

بسم الله الرحمن الرحيم

جلسه بیست و نهم ۹۷/۰۹/۰۵

موضوع: ضرورت توانمند سازی علمی در مسیر پاسخگوئی به شبهات (۱۵) - آشنائی با برخی مصادر مهم تاریخی (۴)

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین و هو خیر ناصر و معین الحمد لله و الصلاة علی

رسول الله و علی آله آل الله لاسیما علی مولانا بقیة الله و اللعن الدائم علی اعدائهم اعداء الله إلی یوم لقاء الله

پرسش:

درباره «یحیی بن سعید قطان» از طرفی گفتند که وی شیعه و رافضی است. از اینطرف می‌گویند حرفی نسبت به امام صادق (علیه السلام) دارد، این‌ها با هم جمع نمی‌شود.

پاسخ:

ایشان از فقهای اهل سنت است. ما نمی‌توانیم کسی که از فقهای مشهورشان هست و آنها به وجود «یحیی بن سعید قطان» افتخار هم می‌کنند، او را به شیعه تبدیل کنیم. بزرگواران ما مقداری در این زمینه تساهل دارند.

آیت الله خوئی افرادی را شیعه می‌داند که ما قطع داریم شیعه نیستند و سنی هستند. من این چند روز که کار می‌کردم به موارد زیادی برخورد کردم که آقای «مامقانی» و آقای خوئی گفتند که شیعه هستند، حال آنکه هیچ آثاری از شیعه در وجود و کلماتشان نیست.

شیعه کسی است که واقعاً معتقد به امامت امیرالمؤمنین و دوازده امام است. اگر چنین باشد، ما او را قبول داریم و اگر دلیل دارند ما می‌پذیریم. همین مقدار که کسی از خلفا چند مورد انتقاد کرده یا از امیرالمؤمنین تعریف و تمجید کرده باشد را نمی‌توانیم شیعه بنامیم.

پرسش:

«قاموس الرجال» گفته بود که «یحیی بن سعید قطان» شیعه است.

پاسخ:

صاحب «قاموس الرجال» اشتباه زیاد دارد و این هم یکی از اشتباهات او است. عرض کردم بنده چند مورد پیدا کردم که آیت الله خوئی آنها را شیعه می داند، حال آنکه یقین داریم که آنها شیعه نیستند.

پرسش:

«علامه شرف الدین» موارد متعددی را دارد و ذکر می کند.

پاسخ:

فرمایشات ایشان جدلی است، اما اینکه رجالیون ما همانند «مرحوم تستری» و آیت الله خوئی (رضوان الله تعالی علیه) و «مرحوم مامقانی» زمانی که می گویند فلانی شیعه است انسان مقداری توقف می کند که شاید این شیعه باشد و ما اشتباه می کنیم.

میزان برای شیعه بودن این است که معتقد به امامت ائمه دوازده گانه باشد. اگر «زراره» هم امامت دوازده گانه را قبول نداشته باشد، ما او را شیعه نمی دانیم. ملاک این است و ما کاری با چیزهای دیگر نداریم. ملاک اعتقاد به امامت ائمه دوازده گانه از زمان رسول گرامی اسلام مطرح بوده است تا زمان امام حسن عسکری. ملاک این است!

پرسش:

شاید قول آن ها کاشف از این باشد که ایشان دارد تقیه می کند.

پاسخ:

اگر دلیل داشته باشیم، بله. اگر این برای ما محرز شود، که ایشان معتقد به ائمه دوازده گانه است. اگر ما قرینه ای داشته باشیم و ثابت شود، سپس از ابوبکر و عمر و این ها تعریف و تمجید کند، ضرری به تشیع او نمی زند.

افرادی همانند «زید» که ما چقدر از او تعریف و تمجید نسبت به ابوبکر و عمر داریم. سنی‌ها اینقدر از این دو نفر تعریف نکردند که «زید» تعریف می‌کند. ولی از طرف دیگر ما یقین داریم که «زید» شیعه است و معتقد به امامت ائمه دوازده گانه است. اگر هم حرفی زده، به عنوان تقیه بوده است.

لذا ما نباید کارخانه شیعه سازی درست کنیم. این کار به ضرر ما تمام خواهد شد. چون ما از اقوال آن‌ها از باب قاعده الزام به نفع خودمان استفاده می‌کنیم. اگر شیعه باشند ما نمی‌توانیم از آن‌ها استفاده کنیم. قاعده الزام از قواعدی است که ما در بسیاری از مسائل فقهی و تاریخی و اعتقادی از آن استفاده می‌کنیم.

سی درصد بحث‌های بنده مبتنی بر قاعده الزام است. ما اگر قاعده الزام را بزنیم، در بسیاری از موارد با مشکل مواجه می‌شویم. نه اینکه ما دلیل نداریم، ما برای حقانیت مکتب خودمان دلیل فراوان داریم. اما از اینکه بخواهیم جدلی با این‌ها بحث کنیم و موارد نقضی برای آن‌ها بیان کنیم عمدتاً از قاعده الزام است.

در هر صورت...

ما در بحث خود در رابطه با منهج الإجابة به منابع تاریخی رسیدیم. در جلسه قبل که بحث می‌کردیم، یک مرتبه در بحث، با اشکالی مواجه شدم که اصلاً توجه نداشتم. ما تمام کتاب‌های تاریخی را در اینجا آوردیم، اما کتاب «الکامل لابن اثیر» از یادمان رفته است.

«الکامل لابن اثیر»!

کتاب «الکامل لابن اثیر» در حقیقت عصاره کتب تاریخی تا قرن هفتم است و تقریباً می‌توانیم بگوییم هفتاد یا هشتاد درصد مباحث تاریخی که به آن استدلال می‌کنیم، به حرف‌های «ابن اثیر» است.

هر چند او در بعضی موارد مغرضانه وارد شده است، اما بسیاری از مطالب یا کتاب‌هایی که در دست ما نیست را عمدتاً ایشان آورده است.

ایشان متوفای ۶۳۰ هجری است و هرچه «طبری» و دیگران داشتند را ایشان خلاصه «تاریخ طبری» را هم آورده است. اگر ان شاءالله این مطالب آماده شد، ما آن را در این فایل اضافه خواهیم کرد.

«مروج الذهب مسعودی»!

در ادامه معرفی کتب تاریخی، به «مروج الذهب» مسعودی رسیدیم. البته ما در رابطه با کتاب «مروج الذهب» اثر «مسعودی» با دوستانمان کمی اختلاف داشتیم. آقایان می‌گفتند آن را نیاورید، اما بنده قبول نمی‌کردم. گفتم اگر این مطالب بیاید بهتر است، زیرا ما یک سری بحث‌هایی داریم که نیاز است از کتاب «مروج الذهب» استفاده کنیم.

از میان مراجع عظام تقلید آیت الله شبیری زنجانی می‌فرمودند که من یقین دارم «مسعودی» شیعه است. البته نشانه تشیع در حرف‌های او زیاد است، اما آنطور که این بزرگوار می‌گوید من قطع دارم ایشان شیعه است، برای ما چنین قطعی نیامده است؛ مگر اینکه بگوییم ایشان به قدری در تقیه بوده که بسیاری از مسائل را نتوانسته مطرح کند.

صاحب «مروج الذهب» متوفای ۳۴۶ هجری است. ایشان یکی از بزرگان بغداد است و عمده عمر خود را در مصر گذرانده است. «ابن خلدون» زمانی که به «مسعودی» می‌رسد، در رابطه با اینکه ایشان چکار کرده و شرق و غرب عالم را زیر پا گذاشته است، چنین تعبیر می‌کند:

«فصار إماماً للمؤرخين يرجعون إليه وأصلاً يقولون في تحقيق الكثير من أخبارهم»

مقدمة ابن خلدون، اسم المؤلف: عبد الرحمن بن محمد بن خلدون الحضرمي، دار النشر: دار القلم - بيروت -
۱۹۸۴، الطبعة: الخامسة، ج ۱، ص ۳۲، فصل وأبعد من ذلك وأغرق في الوهم ما يتناقله المفسرون في تفسير

سورة الفجر

می‌گوید: «مسعودی» در حقیقت امام المورخین است.

ایشان عمدتاً هم جنگ جمل را خوب کار کرده و هم جنگ صفین را خوب کار کرده است. یعنی اگر ما خواسته باشیم در ششصد سال اول اسلام قضیه جمل و صفین را خوب مسلط شویم، بهترین مصدر برای ما «مروج الذهب» است.

گرچه «ابن کثیر» در کتاب «البدایة و النهایة» بسیاری از مسائل را مطرح کرده است که با فکر «ابن کثیر» همخوانی ندارد. حال چطور شده است این قضیه از دست او در رفته یا قضیه چه بوده یا معجزه امیرالمؤمنین بوده است که بسیاری مسائل را مطرح کرده؛ ما نمی‌دانیم.

اشکالاتی که ایشان بعضاً مطرح می کند، اشکالات بسیار بی پایه است. بنده در آینده بعضی از مباحث او را عرض می کنم.

او یا می دانست این مطالب بی پایه است و آن را مطرح کرده است یا «الغریق یتشبث بكل حشیش»!

«سبکی» صاحب «طبقات الشافعية» می گوید: «مسعودی» از ذریه «عبدالله بن مسعود» است؛

«وكان أخباريا مفتيا علامة»

طبقات الشافعية الكبرى، اسم المؤلف: تاج الدين بن علي بن عبد الكافي السبكي، دار النشر: هجر للطباعة

والنشر والتوزيع - ١٤١٣ هـ، الطبعة: ط ٢، تحقيق: د. محمود محمد الطناحي د. عبد الفتاح محمد الحلو، ج ٣، ص

٤٥٦، شماره ٢٢٦

کلمه «مفتی» و «علامه» بودن مسعودی، تا حدودی نکته زیبایی است. ما بیش از این چیزی در رابطه با توثیق

«مسعودی» پیدا نکردیم. از طرف دیگر بعضی افرادی همانند «ابن تیمیه» می گویند:

«وفی تاریخ المسعودی من الأكاذیب ما لا یحصیه إلا الله تعالی»

در کتاب تاریخ مسعودی به قدری دروغ است که غیر از خدا کسی نمی تواند آن را بشمارد.

منهاج السنة النبوية، اسم المؤلف: أحمد بن عبد الحليم بن تيمية الحراني أبو العباس، دار النشر: مؤسسة قرطبة

- ١٤٠٦، الطبعة: الأولى، تحقيق: د. محمد رشاد سالم، ج ٤، ص ٨٤

به قدری دروغ زیاد است که «ابن تیمیه» نتوانسته آن را بشمارد. ما نمی دانیم این سه جلد کتاب چقدر دروغ دارد. «ابن

خلدون» می گوید:

«وإن كان في كتب المسعودی والواقدي من المطعن والمغمز ما هو معروف عند الإثبات ومشهور بين الحفظة

الثقات إلا أن الكافة اختصتهم بقبول أخبارهم»

او می نویسد: عموم علمای ما در قبول اخبار واقدی و مسعودی اتفاق نظر دارند. سپس می نویسد:

«واقفاء سننهم في التصنيف»

زمانی که می‌خواهند کتابی بنویسند روش مسعودی و سیره واقدی را دارند.

«واتباع آثارهم»

مقدمة ابن خلدون، اسم المؤلف: عبد الرحمن بن محمد بن خلدون الحضرمي، دار النشر: دار القلم - بيروت -

١٩٨٤، الطبعة: الخامسة، ج ١، ص ٤

در اینجا «ابن خلدون» بسیار جانانه از «مسعودی» دفاع می‌کند.

نکته‌ای که در اینجا وجود دارد در رابطه با جواب «ابن تیمیه» ما قبلاً هم اشاره داشتیم و بعد هم در رابطه با «ابن کثیر» مفصل در این زمینه بحث خواهیم کرد. که اصلاً عمل به روایات ضعیف در غیر از احکام و اصول عقاید، مقبول غالب اهل سنت است.

«نووی» چنین تعبیر می‌کند:

«أن أهل العلم متفقون على العمل بالضعيف في غير الاحكام وأصول العقائد»

المجموع شرح المذهب، المؤلف: أبو زكريا محيي الدين يحيى بن شرف النووي (المتوفى: ٦٧٦ هـ)، مصدر

الكتاب: أعده للمكتبة الشاملة: موقع مكتبة المسجد النبوي الشريف ج ٥، ص ٥٩، باب صلاة الكسوف

می‌گوید: در غیر از احکام و اصول عقاید همه اتفاق نظر دارند که می‌توان به روایات ضعیف عمل کرد. همان تعبیری که علمای ما دارند و می‌گویند: «التسامح في أدلة السنن»، همین تعبیر را آن‌ها در مستحبات و مکروهات دارند.

در رابطه با قضایای تاریخیه این افراد مفصل مطالبی در این زمینه دارند. که ما در قسمت خود توضیح مبسوطی داریم.

«تاریخ خطیب بغدادی»!

یکی از تاریخ‌هایی که خوب روی آن کار شده است و زیبا نوشته شده است، «تاریخ خطیب بغدادی» است که بسیاری از مباحث تاریخی را بی‌پرده بیان کرده است. ما در رابطه با حدیث غدیر و نزول آیه اکمال، معتبرترین روایت را در «تاریخ خطیب بغدادی» پیدا کردیم.

دیگران نقل کردند، اما از نظر قواعد جرح و تعدیل اهل سنت، همگی مشکل دارد. ولی روایتی که ایشان از «ابوهریره» نقل می‌کند، روایت بسیار محکمی است. نصب امیرالمؤمنین برای خلافت و آمدن «عمر» برای تبریک و به دنبال آن نزول جبرئیل و آیه شریفه:

(الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَ أَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَ رَضِيْتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا)

امروز دین شما را کامل کردم و نعمت خود را بر شما تکمیل نمودم و اسلام را به عنوان آئین (جاودان) شما پذیرفتم.

سوره مائده (۵): آیه ۳

البته دنباله را نیاوردند که پیغمبر اکرم فرمود:

«الحمد لله على اكمال الدين و... ولاية على بن أبي طالب»

دوستان به کتاب «تاریخ بغداد» جلد هشتم صفحه ۲۸۴ مراجعه کنند. ما بحث سندی کردیم و به این نتیجه رسیدیم که مشکل سندی ندارد و از دیدگاه اهل سنت معتبر است. اگر این روایت صحیحه هم نباشد، قطعاً حسنه است.

ایشان در جاهای دیگر هم فضائل امیرالمؤمنین را خوب وارد شده است. شاید جو بغداد در عصر ایشان جو سالمی بوده است. علی رغم اینکه در زمان ایشان درگیری‌های زیادی در بغداد صورت گرفت. تقریباً در سال ۴۰۷ یا ۴۰۸ هجری بود که مخالفین حمله کردند و خانه «شیخ مفید» و کتاب‌های او را به آتش کشیدند.

بعد از آن جنگ شیعه و سنی در بغداد شروع شد، به بازارها و خانه‌های شیعیان ریختند، آن‌ها را خراب کردند و به دنبال آن خانه یهودیان را هم خراب کردند. آن‌ها یهودیان را کشتند با این بهانه که می‌گفتند: بنیانگذار شیعیان، یهودیان هستند. می‌گفتند وقتی شیعه را کشتیم، بگذارید ریشه شیعه را هم بخشکانیم!!

«مرحوم شیخ طوسی» بعد از آن آمد و بحث فقه مقارن را مطرح کرد. ایشان در درس خارج خود یک درس برای حنفی‌ها می‌گفت، یک درس برای مالکی‌ها می‌گفت، یک درس برای حنبلی‌ها می‌گفت، یک درس برای شافعی‌ها و یک درس هم برای شیعیان می‌گفت. یعنی ایشان چهار درس می‌گفتند.

اما بازهم متأسفانه تعدادی از اهل سنت متعصب در سال ۴۴۸ یا ۴۴۹ هجری به منزل ایشان ریختند و خانه و منبری که بر آن تدریس می‌کرد را به آتش کشیدند، آن‌ها کتابخانه ایشان را که هجده هزار جلد کتاب داشت را به خاکستر مبدل کردند!!

یعنی ضرری که شیعه در عصر «شیخ طوسی» دید، در این چهارده قرن بی‌نظیر بود و مصداق بارز روایت:

«تُلِمَ فِي الْإِسْلَامِ ثُلْمَةٌ لَا يَسُدُّهَا شَيْءٌ»

الكافی، نویسنده: کلینی، محمد بن یعقوب، محقق / مصحح: غفاری علی اکبر و آخوندی، محمد، ج ۱، ص ۳۸، ح

۲

آن کتاب‌ها همگی از دست رفت. «شیخ طوسی» بعد از آن ماجرا، به نجف منتقل شد و حوزه علمیه نجف را تأسیس کرد.

کتاب «تاریخ بغداد» با توجه به جو آن روز خیلی از مسائل را خوب مطرح کرده است. آنچه برای ما در استنادمان ملاک است، تعریف و تمجیدی است که علمای اهل سنت از مؤلف و کتاب کردند. برای ما هیچ فرقی نمی‌کند.

«سمعانی» در مورد «خطیب بغدادی» می‌گوید:

«كان مهيبا وقورا ثقة متحريا حجة حسن الخط كثير الضبط فصيحاً ختم به الحفاظ»

طبقات الشافعية الكبرى، اسم المؤلف: تاج الدين بن علي بن عبد الكافي السبكي، دار النشر: هجر للطباعة والنشر والتوزيع - ۱۴۱۳ هـ، الطبعة: ط ۲، تحقيق: د. محمود محمد الطناحي د. عبد الفتاح محمد الحلوي، ج ۴، ص

۳۳، ح ۲۵۹

«سمعانی» می‌گوید: «خطیب بغدادی» مورد وثوق بود و ضبط قوی داشت. «کثیر الضبط» نه به معنای این است که زیاد

می‌نوشت، بلکه به این معناست که حافظه قوی داشت. ما هم در پذیرش روایت یک روای شرط می‌کنیم که «عادل،

امامیاء، ضابطا» باشد.

ایشان می‌گوید:

«ختم به الحفاظ»

حفاظ اهل سنت با مرگ «خطیب بغدادی» پایان پذیرفت.

همچنین «ذهبی» او را «إمام الأئمة» لقب می‌دهد. «ابن خلکان» هم در مورد او می‌گوید:

«ولو لم يكن له سوى التاريخ لكفاه»

اگر غیر از تاریخ آثاری از خطیب بغدادی نبود کافی است.

«فانه يدل على اطلاع عظيم»

وفیات الأعيان و انباء أبناء الزمان، اسم المؤلف: أبو العباس شمس الدين أحمد بن محمد بن أبي بكر بن خلکان،

دار النشر: دار الثقافة - لبنان، تحقيق: احسان عباس، ج ۱، ص ۹۲، ح ۳۴ الخطيب البغدادي

اسم این کتاب «تاریخ بغداد» است، اما ایشان در حقیقت تمام تاریخ اسلام را در اینجا زیر و رو کرده است. ما منهج و مصادر آن را آوردیم و دوستان خود مطالعه می‌کنند.

«تاریخ ابن عساکر»!

هشتمین یا نهمین تاریخ، «تاریخ ابن عساکر» است که ۴۲ جلد است. الحق و الانصاف «ابن عساکر» نسبت به فضائل اهل بیت سنگ تمام گذاشته است.

قبل از او مفصل‌ترین کتاب، «طبقات الکبری» اثر «ابن سعد» است. هشت جلدی یا ده جلدی. «ابن سعد» متوفای ۲۳۰ هجری است و در حقیقت عمده مباحث را آورده است. گرچه «واقعی» قبل از او و متوفای ۲۰۷ هجری بوده است، ولی حرفی در این خصوص ندارد.

مفصل‌ترین کتاب تاریخی که از اهل سنت داریم، اثر «ابن سعد» متوفای ۲۳۰ هجری است. بعد از «ابن عساکر» هم ما چنین کتاب مفصلی نداریم. کتاب «ابن عساکر» ۴۲ جلد است و آن را به طور مفصل آورده است. او بعضاً یک روایت را با سی سند مختلف آورده است. یک متن با سی سند، نشانگر تسلط ایشان به کتب تاریخی و روایی بوده است.

ایشان در بعضی موارد اظهار نظر رجالی کرده است که البته قسمتی از اظهارنظرهای او خیلی زیاد دقیق نیست. «ذهبی» در مورد او می‌نویسد:

«الإمام العلامة الحافظ الكبير المجود»

کلمه «المجود» که زیاد هم استعمال می‌شود، از "تجوید" می‌آید؛ "جود"، "يجود"، "تجویدا". این کلمه به معنای این است که قرائت خوبی داشت و کارهای دقیقی داشت و از «جودة» و زیبایی و خوبی و اتقان گرفته شده است به معنای اینکه زیبا می‌سرود.

«محدث الشام ثقة الدين أبو القاسم الدمشقي الشافعي صاحب تاريخ دمشق»

سير أعلام النبلاء، اسم المؤلف: محمد بن أحمد بن عثمان بن قايماز الذهبي أبو عبد الله، دار النشر: مؤسسة الرسالة - بيروت - ١٤١٣، الطبعة: التاسعة، تحقيق: شعيب الأرنؤوط، محمد نعيم العرقسوسي، ج ٢٠، ص ٥٥٤، شماره ٣٥٤ ابن عساکر

همچنین «محبی الدین نووی» هم در مورد او دارد:

«وقال فيه الشيخ محي الدين النووي ومن خطه نقلت هو حافظ الشام بل هو حافظ الدنيا الإمام مطلقاً الثقة الثبت»

طبقات الشافعية الكبرى، اسم المؤلف: تاج الدين بن علي بن عبد الكافي السبكي، دار النشر: هجر للطباعة والنشر والتوزيع - ١٤١٣ هـ، الطبعة: ط ٢، تحقيق: د. محمود محمد الطناحي د. عبد الفتاح محمد الحلو، ج ٧، ص

ایشان در مورد «ابن عساکر» سنگ تمام گذاشته است. «نووی» متوفای ۶۷۶ هجری است و این در ذهن آقایان مانده است. او با «مرحوم محقق حلی» استاد «علامه حلی» صاحب «معتبر» هم عصر است. ایشان هم متوفای ۶۷۶ هجری و صاحب کتاب «شرایع» است.

ما تنها همین دو مورد را توانستیم پیدا کنیم. البته اگر دوستان می‌گردند و نسبت به توثیقاتی که ما پیدا کردیم بیشتر پیدا کردند، در اختیار ما قرار بدهند. قرار است بحثی که ما داریم، کتاب درسی جامعة المصطفی باشد و امسال قطعاً چاپ می‌شود.

مسئولین جامعة المصطفی یک سری نظر دادند و ما هم آماده کردیم که احتمالاً چاپ شود. پژوهشکده آستان قدس رضوی هم درخواست کردند این کتاب را به ما بدهید تا ما هم چاپ کنیم.

بحثی که ما داریم کتاب «منهج الإجابة عن الشبهات» است که سیصد صفحه آن، بحث‌های روش‌های پاسخگویی است و چهارصد و پنجاه صفحه آن هم خلاصه «نقد قفاری» ماست.

ما هزار و نهصد صفحه نقد قفاری را در چهارصد و پنجاه صفحه خلاصه کردیم و چهار موضوع را بررسی کردیم؛ "شبهات آیات امامت"، "شبهات احادیث امامت"، "شبهات مهدویت" و "شبهات توسل" را در این کتاب بررسی کردیم.

اگر دوستان در این زمینه مطالعه می‌کنند و مطلبی پیدا می‌کنند یا بعضاً اگر اشکالی به ذهنشان می‌رسد تذکر بدهند، ما قبل از چاپ اعمال می‌کنیم و از دوستان تشکر می‌کنیم.

پرسش:

اگر «منهج الإجابة» را جدا چاپ کنید و خلاصه «نقد قفاری» را جدا چاپ کنید چطور است؟

پاسخ:

اتفاقاً پیشنهاد هم شده است. زمانی که کارشناسان جامعة المصطفی این کتاب را دیده بودند، پیشنهادشان این بود که اگر مؤلف اجازه بدهد ما «منهج الإجابة» را جدا چاپ کنیم.

من با این کار موافق نیستم، زیرا «منهج الإجابة» با تطبیقات شبهات مکمل همدیگر هستند. روش پاسخگویی به شبهات چگونه است، ما عیناً همین را در اینجا پیاده کردیم.

در حقیقت مبانی اصولی که در فقه پیاده می‌شود. مثل «صاحب جواهر» که کتاب اصولی ندارد، اما تمام مبانی اصولی خود را در فقه پیاده کرده؛ ما نیز بحث سیصد صفحه را که مبانی روش پاسخگویی به شبهات را داریم، در آن چهارصد و پنجاه صفحه آن‌ها را پیاده کردیم. تا زمانی که این مطالب نباشد، فایده ندارد.

ما می‌توانیم ذیل هر کدام از مباحثی که می‌آوریم، دو یا سه شبهه را مطرح کنیم و بگوییم که مثلاً در این شبهه از کتاب «الکامل» اثر «ابن اثیر» استفاده کردیم، اینطور شبهه کردند و ما هم اینطور جواب دادیم. این روش خیلی مفصل می‌شود و از حوصله مطالعه کنندگان در می‌رود.

ما می‌خواهیم این کتاب را در دو جلد به چاپ برسانیم. جلد اول «منهج الإجابة عن الشبهات» می‌شود و جلد دوم خلاصه «نقد قفاری» است. در حقیقت ما این موضوعات را در دو جلد تفکیک کردیم، اما اگر یک جلد هم باشد یک جلد ششصد صفحه‌ای است به طوری که نصف جلد در موضوع اول و نصف جلد در موضوع دوم است.

بنده معتقدم اگر کسی هم مباحثه‌ای قوی داشته باشد و این ششصد صفحه را همانند لمعه مباحثه کند، متخصص قوی در پاسخگویی به شبهات خواهد شد.

بنده تضمین می‌دهم اگر کسی این مطالب را مباحثه کند، با هر وهابی و سنی بنشیند در نیم ساعت اول او را خلع سلاح می‌کند. ما در این کتاب جدیدترین شبهه و روش پاسخگویی به شبهات را با استفاده از تجربه خودمان و تجربه بزرگان دیگر آوردیم.

بنده بارها گفتم یکی از توفیقاتی که خداوند عالم از باب «يَا مُبْتَدِئاً بِالنَّعْمِ قَبْلَ اسْتِحْقَاقِهَا» به این بنده حقیر داد، حضور ما در عربستان سعودی و حدود ۲۴۰ جلسه مناظره با سران وهابیت بود.

ما با برگزاری این جلسات مناظره فهمیدیم که زور این افراد کجاست؛ ما فهمیدیم نقاط ضربه پذیر و نقاط قوت ما کجاست و نقاط ضربه پذیر و نقاط قوت وهابیت در کجاست. آنچه می‌تواند انسان را در این قسمت قهرمان کند، همین دو مسئله است.

ما باید بدانیم چه نقاط ضعفی داریم و چه نقاط قوتی داریم. باید بتوانیم نقاط ضعف خود را تقویت کنیم و نقاط قوت خود را حفظ کنیم. باید ببینیم نقاط ضربه پذیر طرف مقابل کجاست تا انسان بتواند در "بزن در روها" نقاط ضربه‌پذیر او را بمباران فرهنگی کند.

ما تمام تجربه‌ای که داشتیم همه را در این دو بخش آوردیم. البته اگر دوستان کتاب سه جلدی «قصة الحوار الهادی» را ملاحظه بفرمایند، بسیار مفید است.

گرچه این کتاب بسیار طولانی شده است، اما ما هفت یا هشت سال با «پروفسور غامدی» مناظرات و مکاتبات داشتیم. محصول هفت، هشت سال مناظرات ما کتاب سه جلدی شده است.

البته شاید اگر ما مقداری مفصل‌تر می‌نوشتیم شاید این کتاب ده الی دوازده جلد می‌شد، اما به همین سه جلد اکتفا کردیم. البته آستان قدس رضوی یک جلد این کتاب را ترجمه کرده است و شاید تا قبل از عید به چاپ برسد.

بنابراین بحث «الکامل لابن اثیر» است و به دلیل اینکه ناقص است، بنده اصلاً آن را مطرح نمی‌کنم تا وقتی که آن را تکمیل کردیم خدمت دوستان عرض می‌کنیم.

پرسش:

چرا این کتاب تنها کتاب درسی جامعة المصطفی شود؟ آیا طلاب دیگر از این مطالب بی‌نیاز هستند؟

پاسخ:

ظاهراً ماها خیلی زیاد درد نداریم. الحمدلله رب العالمین وهابیت هشتصد سال تبلیغ کردند، اما در مجموع شش، هفت تن از طلاب حوزه علمیه به آنها جذب شدند.

«احمد الحسن» هفت یا هشت سال کار کرده است و در قم حدود دویست و پنجاه، سیصد طلبه جذب او شدند. به قول

مقام معظم رهبری: «احمد الأحق»! نه «احمد الحسن»!

بنابراین این مشکل ماست. ما عمدتاً زمانی که در شهرستان‌ها یا خارج از کشور برنامه می‌گذاریم، شاید صد برابر حوزه علمیه قم از آن استقبال می‌شود.

ما زمانی که به شهرستان‌ها می‌رویم، حتی طلابی که در روستاهای دوردست تبلیغ می‌کنند وقتی می‌شنوند ما به آنجا رفتیم با زحمت خودشان را به بحث‌های ما می‌رسانند.

بنده همین ایام اربعین که به آمستردام در هلند رفته بودیم، بعضی از افراد می‌گفتند: حاج آقا ما سیصد و پنجاه کیلومتر راه آمدیم تا یک جلسه بحث شما را ببینیم. متأسفانه بنده این گلایه را از حوزه علمیه دارم و نمی‌دانم چه مسئله‌ای وجود دارد.

چند روز پیش شخصی برای من پیام صوتی گذاشته بود. من ضمناً تشکر می‌کنم که اگر دوستان انتقاد یا پیشنهادی داشته باشند به بنده بدهند. بنده با تمام عیوباتی که دارم، کسانی که انتقاد کنند را بیش از کسانی که تمجید می‌کنند و ثنا می‌گویند دوستشان دارم. چون انتقاد انسان را بالا می‌برد، اما مدح و ثنا انسان را متوقف می‌کند.

بعضی از دوستان تصور می‌کنند که ده روز در درس آمدند، می‌خواهند استاد ورزیده‌ای برای مناظرات شوند. بنده خودم چهارده سال در بحث خارج فقه آیت الله شبیری زنجانی شرکت کردم. گاهی اوقات می‌شد ما یک هفته درس می‌رفتیم، اما نیم سطر به اطلاعات بنده افزوده نمی‌شد.

ما مطالبی را می‌شنیدیم که در طول این مدت هم از خود ایشان شنیده بودیم و هم از دیگران شنیده بودیم. ولی گاهی اوقات در عرض دو هفته یا سه هفته دو مطلب پنج سطری از ایشان به دست می‌آوردیم که برای من گنج بود.

زمانی که ما در درس ایشان شرکت می‌کردیم، در طول هفته به دنبال این بودیم که آیا در این هفته به اندازه دو دقیقه مطلبی که بتوانیم در بحث‌های خود از آن استفاده کنیم از محضرشان می‌یابیم، یا خیر!

لذا شاید بعضی از آقایان مطالبی شنیده باشند یا از خود ما شنیده باشند، چنین نیست که انسان در چهار روز همه کاره شود.

عرض کردم ما تجربیات خود را در اینجا آوردیم. بنده به این شکل تا به حال در این چهارده قرن ندیدم که بزرگان ما آورده باشند. بخش‌هایی که ما در کتاب «منهج الإجابة» آوردیم، تجربیات شخصی خود ما بوده است.

ما در رابطه با مباحث رجالی نتوانستیم زیاد بحث کنیم و تنها بعضی از قسمت‌ها را بحث کردیم. ما از لابه‌لای کتب فقهی یا اصولی یا تاریخی وهابیت بعضی مطالب رجالی را درآوردیم که وقتی در بحث‌ها آن‌ها را مطرح می‌کنیم همینطور هاج و واج می‌مانند.

به عنوان نمونه بنده یکی دو هفته قبل گفتم: «واقدی» را جایی که به نفع اوست به عرش اعلاء می‌برند همانند اینکه پیغمبر اولوالعزم را تعریف می‌کنند، اما زمانی که به ضررشان است، او را تا اسفل السافلین می‌فرستند!

کسی که چنین منهجی دارد، می‌خواهد چکار کند؟! کسی که می‌گوید: "شیعه رجال ندارد" یا "شیعه حدیث ندارد"، خودشان می‌گویند ما در مجموع روایاتی که داریم صد و پنجاه روایت صحیح داریم و مابقی روایات را باید در دریا بریزیم. ظاهراً «یحیی بن معین» می‌گوید: احادیث دروغ ما در میان احادیث صحیح مثل یک موی سفید در یک گاو سیاه پوست است!

این اعترافات آقایان در کتب رجالی آن‌ها نیست، اما در لابه‌لای مباحث فقهی و کلامی و تاریخی که به مناسبتی انسان گیر می‌آورد آن‌ها را اقتطاف می‌کند.

والسلام علیکم ورحمة الله و برکاته